



درس تفسیر سوره مبارکه فتح - جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُورُهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (۱۰) سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شِعْلَتُنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسِنَاهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۱) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (۱۲) وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (۱۳) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۴) سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَاثِرُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵)﴾

قصد عمره داشتن پیامبر در جریان حدیبیه و شواهد آن

این سوره مبارکه «فتح» که در مدینه نازل شد، زمینه آن فتح بزرگ را فراهم کرده است، یک؛ فتح مقدماتی در همان «صلح حدیبیه»^۱ بود، دو؛ در جریان «صلح حدیبیه» وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از

۱. صلح حدیبیه، پیمان صلحی بود که در سال ششم هجری بین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مشرکان مکه، در منطقه حدیبیه امضا شد و در سوره فتح به آن اشاره شده است. مسلمانان که برای به جا آوردن مناسک حج عمره رهسپار مکه شده بودند با ممانعت مشرکین قریش مواجه شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت شخصی را به سوی

اول قصد عمره کرد نه قصد حج، چون ماه حج هنوز فرا نرسیده بود؛ چه اینکه حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) هم قصد عمره داشت. اصلاً حسین بن علی (سلام الله علیه) قصد حج نکرده بود تا حج را به عمره تبدیل بکند! طبق روایات معتبره‌ای که در کتاب حج ما هست، حضرت از همان اول قصد عمره مفرده داشت؛ ائمه (علیهم السلام) در کتاب حج این چنین فرمودند که حضرت از همان اول قصد عمره مفرده کرده بود.^۱ وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراه خود «هدی» فراوانی را هم به همراه بردند، کسی که می‌خواهد جنگ بکند دیگر گوسفند و شتر به همراه نمی‌برد! از این معلوم می‌شود که حضرت از همان اول قصد عمره داشتند و قصد جنگ نداشتند، وقتی به «حُدیبیه» رسیدند آنها جلویشان را گرفتند که سفیری از دو طرف رفت و آمد کردند و بنا شد که آن سال حضرت برگردند، به مکه نروند و سال بعد وارد مکه شوند که فتح مکه از همان وعده بعد شروع شد. در آن زمان زیر یک درخت، حضرت به دستور ذات اقدس الهی از اینها بیعت گرفته که تا هر جا شد اسلام را یاری کنند؛ حالا برخی‌ها معتقدند که با ردّ و بدل شدن سفیر، کار را به صلح کشیده شد، دیگر بیعتی حاصل نشده است؛ اما بیعت «تحت الشجرة»^۲ به نظر بعضی واقع شده است.

تشویقی بودن به کارگیری واژه «بیع» در جریان بیعت با پیامبر

جریان بیعت‌گیری را ذات اقدس الهی فرمود آنهايي که بیعت می‌کنند، در حقیقت دارند جان و مالشان را می‌فروشند؛ این تعبیر هم تعبیر تشویقی است، چون انسان مالک چیزی نیست که بفروشد! نه مالک خدمات است

قریش بفرستد تا مذاکره کند، پس از عزیمت فرستاده و شایعه خبر قتل وی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانان را به پیمانی معروف به بیعت رضوان فراخواند، پس از مذاکراتی بین طرفین سرانجام پیمان صلح حدیبیه بسته شد.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۵۳۴ - ۵۳۵؛ «[کتاب الحج باب العمرة المبتولة في أشهر الحج] ... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ خَرَجَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مُعْتَمِراً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بِلَادِهِ قَالَ لَا بَأْسَ وَإِنْ حَجَّ فِي عَامِهِ ذَلِكَ وَافْرَدَ الْحَجَّ فَلَيْسَ عَلَيْهِ دَمٌ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ قَبْلَ التَّوْبَةِ يَوْمَ إِلَى الْعِرَاقِ وَقَدْ كَانَ دَخَلَ مُعْتَمِراً».

۲. بیعت رضوان یا بیعت شجره، پیمان مجدد جمعی از صحابه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که در سال ششم هجری در نزدیکی مکه و قبل از صلح حدیبیه انجام گرفت. آیه هجده سوره «فتح» به این واقعه اشاره کرده و نام بیعت رضوان و بیعت شجره نیز از همین آیه گرفته شده است. اهل سنت معتقدند رضایت الهی از بیعت‌کنندگان در این آیه رضایتی بی‌قید و شرط و ابدی است و از این رو، برای تمام صحابه حاضر در آن پیمان حرمی ویژه قائلند؛ ولی شیعیان معتقدند رضایت الهی مذکور در آیه ناشی از جانفشانی و بیعت در آن روز است که دوام آن مشروط به استقامت آنها در پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است.

تا اجاره بدهد و نه مالک اعیان است تا بفروشد؛ ولی از اجر و اجرت و امثال آنها که ﴿فِيَوْفِيهِمْ أَجُورُهُمْ﴾^۱ در اینجا مطرح است، معلوم می‌شود خدمات را خدا مال ما می‌داند؛ هم مسئله «ثَمَن» و «شِرَاء» و «بیع» و اینها مطرح است، معلوم می‌شود که تعبیر تشویقی قرآن این است که انسان مالک جان و مالک مال است ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ﴾^۲، این تعبیرات گوناگون در قرآن کریم هست. بیعت هم از همین بیع است؛ کسی که با خدا و پیغمبر بیعت می‌کند، یعنی جان و مال خود را می‌فروشد، دیگر مالک جان و مال نیست، از آن به بعد هرگونه تصرفی در وقت و مال خودش بخواهد بکند، اگر بدون اذن اقدس الهی باشد و بدون اذن پیغمبر باشد این تصرف، تصرف غاصبانه است.

عَلَّتْ نامگذاری بیعت مسلمانان با پیامبر در حدیث به «شجره» و «رضوان»

در زیر آن درخت به عنوان «تحت الشَّجَرَة» بیعت بنا بود که محقق بشود؛ لذا آن را بیعت «تحت الشَّجَرَة» گفتند، طبق ﴿إِذْ يُبَايِعُوكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۳ که در بعضی از تعبیرها دارد و بیعت رضوان هم گفتند، برای اینکه خدای سبحان فرمود اینها که در آن صحنه بیعت کردند: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۴، یک تراضی متقابل است که هم خدا از آنها راضی است و هم اینها از خدا راضی می‌باشند، اینها دارای نفسی هستند که ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾^۵، یک؛ ﴿مَرْضِيَّةً﴾^۶، دو؛ راضی به قضا و قدر الهی و احکام الهی هستند، عقاید و اخلاق و اعمال آنها هم مرضی خداست ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾، اینها همان‌هایی هستند که ﴿رَضِيَ

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۷؛ سوره نساء، آیه ۱۷۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۳. سوره فتح، آیه ۱۸.

۴. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

۵. سوره فجر، آیات ۲۷ و ۲۸.

اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ». این تراضی متقابل است که این «رَاضِيَّةٌ» و «مَرْضِيَّةٌ» را سامان می بخشد، پس بیعت

«تحت الشجرة» می گویند بنا به این زمین و «بیعت رضوان» می گویند بنا به آن زمینه.

وجوه برتری «ید» پیامبر در بیعت از دیگران

وجود مبارک حضرت در زمان خروج اعلام سفر کرده بود؛ ولی عده فراوانی از مدینه حضرت را یاری نکردند. در جریان کسانی که همراه حضرت آمدند و بیعت کردند، فرمود اینها دارند با خدا بیعت می کنند، یک؛ چون رسول از آن جهت که رسول است، هیچ حرفی ندارد، مگر ابلاغ پیام خدا؛ بعد از نظر تنزل یا تشبیه معقول به محسوس، اگر این «ید»، «ید» ظاهری مراد باشد، دست حضرت که بالای دست آنها بود به منزله آن است که دست بی دستی خدا بالای دست آنها باشد و اگر منظور از این «ید» قدرت و نعمت باشد، آنها هرگونه قدرت و نعمتی در اختیار پیغمبر اسلام قرار بدهند، قدرت و نعمت الهی فوق قدرت و نعمت اینهاست؛ پس چه این «ید» به معنای «جارحه» باشد و چه «ید» به معنای قدرت باشد، به هر حال قدرت الهی و نعمت الهی فوق آنهاست.

معامله با خدا بودن حقیقت بیعت با پیامبر

مطلب سوم آن است که براساس «قرب نوافل»^۱ که فریقین^۲ این حدیث را نقل کردند، ذات اقدس الهی می فرماید وقتی بنده صالح من به مقام قرب بار یافت: «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَنْطِشُ بِهَا»^۳ اگر در «قرب نوافل» خدا - خدا در مقام فعل، نه در مقام ذات یا صفت

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْمَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّى أَجِبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَنْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۲. صحيح البخاری، باب التواضع، ج ۸، ص ۱۰۵، ح ۶۵۰۲: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنْ اللَّهُ قَالَ مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْمَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّى أَجِبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَنْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدَّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

ذات - در مقام فعل و وصف خارج از ذات دست انسان می‌شود، یا زبان انسان می‌شود، پس آنچه را که ما از وجود مبارک پیامبر می‌شنویم، سرانجام خدا در مقام فعل که «منطقه الفراغ» است و فصل سوم است «كُنْتُ ... لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»، ما از زبانی که این زبان منسوب به خداست داریم این وحی را می‌شنویم، دست هم همین طور است! پس اگر منظور از «ید»، «ید جارحه» باشد که ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾، چون رسول «بما آتاه رسول» پیام مُرسِل را می‌رساند، دست حضرت که بالای دست آنها بود ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ و اگر منظور از «ید» قدرت و نعمت باشد، آنها اگر قدرت و نعمتی را در اختیار اسلام قرار دادند، نعمت و قدرت الهی فوق آنهاست و اگر منظور از «ید»، «قرب نوافل» باشد، دست حضرت که در حقیقت «الله» در مقام فعل، دست پیغمبر می‌شود که ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾، پس این سه وجه برای ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ می‌تواند مؤثر باشد.

تهدید الهی بر ناقضان بیعت با پیامبر

مسئله نقض و «نکث» پیمان، این گاهی حدوثی است و گاهی بقایی؛ فرمود آنهایی که بیعت کردند و بعد نقض پیمان بکنند مشمول این تهدید هستند و آنها هم که در مدینه نقض عهد کردند - چون آنهایی که مسلمان شدند بیعت کردند با پیامبر - و حضرت را همراهی نکردند، آنها هم مشمول این تهدید هستند که ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُورِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾، این مخصوص آیه ده بود.

دو عذر تخلف‌کنندگان از همراهی پیامبر و تقاضای استغفار برای آنان

اما آنهایی که از مدینه نیامدند و تا «حدیبیه» حضرت را همراهی نکردند، دو عذر دارند و یک درخواست؛ عذرشان این است که مسائل مالی ما، مغازه ما، کشاورزی ما و دآمداری ما بی‌سرپرست بود ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا﴾، نه «الاموال»! نه اینکه مال دنیا ما را مشغول کرد، نه! همین اموالی که داریم ما را مشغول کرد ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا﴾. زن و بچه‌های ما هم بی‌سرپرست بودند، ما نمی‌توانستیم اینها را رها کنیم ﴿وَأَهْلُونَا﴾، پس ما دو تا عذر داشتیم که شما

را در جریان «حُدیبه» همراهی نکردیم؛ ولی با این حال خودمان را مقصّر می‌بینیم و از شما درخواست می‌کنیم که برای ما استغفار کنید. گفتند: ﴿شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا﴾، یک؛ ﴿وَأَهْلُونَا﴾، دو؛ ﴿فَاسْتَغْفِرْ لَنَا﴾، این سه. ذات اقدس الهی درون‌کاو کرد، درون اینها را شکافت و فرمود این‌طوری نیست، یک؛ مسئله توحید را طرح کرد، دو؛ پایان کار تبهکاران را ذکر کرد، سه؛ نتیجه کار راستگویان را گفت، چهار؛ این مجموعه را با این وضع شروع کرد، فرمود: ﴿سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ﴾؛ آنهایی که در مدینه ماندند و نیامدند در جریان «حُدیبه»، ما چند تا عذر داریم؛ یک: ﴿شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا﴾، دو: ﴿أَهْلُونَا﴾، یعنی «شغلتنا اهلونا». با این حال خودشان را به حسب ظاهر مقصّر می‌دانند، تبهکار می‌دانند و به حضرت عرض کردند: ﴿فَاسْتَغْفِرْ لَنَا﴾، سه.

اخبار قرآن از مشکل توحیدی تخلف‌کنندگان از همراهی پیامبر

اما ذات اقدس الهی درون اینها را تحلیل می‌کند، می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ بِالسِّتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾؛ اولاً خودشان را مقصّر نمی‌دانند، تبهکار نمی‌دانند و نیازمند به استغفار هم نمی‌دانند! به آنها بگو براساس توحید اگر مال است، خدا داد و او هم حفظ می‌کند؛ اگر اهل بیت است، او آفرید و او هم حفظ می‌کند، این چنین نیست که ما حافظ باشیم، ما رازق باشیم و ما مالک باشیم! کار به دست دیگری است و ما جزء سپاهیان الهی هستیم، چون ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.^۱ این ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ را در همین سوره مبارکه «فتح» چند بار بازگو فرمود.

﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً﴾؛ اگر خدا خواست نفعی برساند، چه کسی می‌تواند جلوی آن را بگیرد؟ خدا اگر خواست به شما آسیبی برساند، چه کسی می‌تواند شما را حفظ بکند؟ پس شما موحدانه نمی‌اندیشید، خیال می‌کنید که حفظ اموال شما به دست خود شماست و حفظ اولاد شما به دست خود

۱. سوره فتح، آیات ۴ و ۷.

شماست و حفظ جان شما هم به این تخلف از «صلح حدیبیه» است که پیامبر را همراهی نکنید و در مدینه بمانید. خیال کردید خودتان، خودتان را حفظ می‌کنید! اموالتان را خودتان حفظ می‌کنید! فرزندانان را خودتان حفظ می‌کنید! در حالی که هر سه را خدا دارد حفظ می‌کند ﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً﴾ چون او ضارّ و نافع است! اگر چیزی در عالم نیست، مگر اینکه سپاه و ستاد الهی است، «هُوَ الضَّارُّ» و «هُوَ النَّافِعُ»! - در این دعای «جوشن کبیر» آمده است که «يَا ضَارُّ يَا نَافِعُ»^۲ - اگر ضرر و نفع به دست اوست و دیگران مأمور اجرای او هستند ﴿إِنْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً﴾، چه کسی می‌تواند جلوی او را بگیرد؟ ﴿إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً﴾، چه کسی می‌تواند مانع بشود؟ پس شما یک مشکل اساسی دارید و آن مشکل توحید است و مشکل اجتماعی و سیاسی و حکومتی دیگری هم دارید که الآن از آن هم پرده برمی‌داریم ﴿بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾.

افشای قرآن از تحلیل غلط سیاسی تخلف‌کنندگان مدینه از پیامبر

سرّ اینکه شما در «صلح حدیبیه» شرکت نکردید، اگر مسافرت دیگر بود می‌آمدید؛ چه اینکه در جریان فتح خیبر وقتی شنیدید که مسلمان‌ها فاتح شدند و دارند غنائم جمع می‌کنند، گفتید ما هم بیاییم، آن روز چطور ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا﴾ نبود؟! چون وقتی دیدید که مسلمان‌ها در جریان خیبر فاتح شدند و دارند غنائم جمع می‌کنند، حالا می‌گویید ما را هم راه بدهید؛ آن‌جا چرا ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا﴾ نمی‌گویید؟! فرمود ریشه اساسی رفتار شما این است که ﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِهِمْ أَبَدًا﴾، شما گفتید اینها ۱۴۰۰ نفر هستند و با این وضع که دارند می‌روند، دارند می‌روند قربانگاه! برای اینکه نزدیک مکه هم هستند، آنها هم قوم خون‌آشام هستند، مسلّح هستند، جمیع‌شان زیاد است، نیروهای قوی دارند، کشته هم دادند و عصبانی هم هستند!

۲. المصباح للکفمی (جنة الأمان الواقعة)، ص ۲۵۱.

شما گفتید این ۱۴۰۰ نفر یا کمتر و بیشتر که در جریان «صلح حدیبیه» حرکت کردند کسی سالم برنگی گردد ﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا﴾، مشکل اساسی شما این بود.

تحلیل غلط سیاسی تخلف‌کنندگان، زمینه بدگمانی به توحید و رسالت

این تحلیل سیاسی باطل هم ﴿زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ﴾، و گمان بد هم کردید! شاید اصلاً آن حرف‌های توحیدی را که ما به شما گفتیم باور نکردید و - معاذالله - رسالت حضرت را هم قبول نکردید! اگر این ﴿وَوَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ﴾ همان ظنّ اولی باشد، این به اصل کفر برنگی گردد، بلکه به همان ظنّ بد سیاسی و حکومتی و اجتماعی برمی‌گردد؛ اما اگر این ﴿ظَنَّ السَّوْءِ﴾ غیر از آن ظنّ اول باشد، یعنی شما بدگمانی‌تان درباره توحید هم هست، درباره وحی و نبوت هم هست! از این براهین توحیدی که قرآن کریم ذکر می‌کند، شاید تأیید بکند که این ﴿ظَنَّ السَّوْءِ﴾ غیر از ﴿ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ﴾ است، آن یک ظنّ سیاسی بود؛ منتها تحلیل شما درست نبود؛ اما این ﴿ظَنَّ السَّوْءِ﴾ این است که در اصل رسالت اگر شک کنید، یا در اصل توحید اگر شک کنید به جایی نمی‌رسید ﴿وَوَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾.

مقصود توصیف قرآن از تخلف‌کنندگان مدینه‌ای به ﴿قَوْمًا بُورًا﴾

این ﴿قَوْمًا بُورًا﴾ هم قبلاً معنا شد؛ یک قوم عرب داریم، قوم عجم داریم و اقوام دیگر داریم، به حسب قاره، به حسب زمین و به حسب موقعیت‌های خاورمیانه، خاور شرقی و غربی این اقوام فرق می‌کنند؛ اما ما قومی نداریم به نام «قوم یعلمون» یا «قوم یعقلون»! این مربوط به محیط جغرافیایی یا نژاد و نسل نیست، فرمود بشر از نظر جامعه و فکر و تمدن برخی‌ها ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾^۳ هستند، برخی ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾^۴ و برخی هم ﴿كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾

۳. سوره بقره، آیه ۲۳۰؛ سوره انعام، آیات ۹۷ و ۱۰۵؛ سوره اعراف، آیه ۳۲؛ سوره توبه، آیه ۱۱؛ سوره یونس، آیه ۵؛ سوره نمل، آیه ۵۲؛ سوره فصلت، آیه ۳.

۴. سوره رعد، آیه ۴؛ سوره نحل، آیات ۱۲ و ۶۷؛ سوره عنکبوت، آیه ۳۵؛ سوره روم، آیات ۲۴ و ۲۸؛ سوره بقره، آیه ۱۶۴.

می‌باشند؛ این جامعه، جامعه دانشمند و عالم و مؤلف و مدرّس و مصنّف نیست که فقط افراد جامعه جزء علما باشد، جامعه‌ای که تحصیل کرده‌اند، فرهیخته‌اند، نخبه‌اند، تدریس می‌کنند، تألیف دارند و سخنرانی دارند، اینها علما هستند؛ اما اگر کسی مثل امام شد و به فکر اصلاح جامعه شد، این جزء ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ است؛ یعنی «قائم بالعلم» است! ما یک «علما» داریم که حشرشان با اولیاست و یک «قوم یعلمون»، «قوم یعلمون» مثل عرب و عجم نیست که ما نژادی به این نام داشته باشیم! یعنی «قائم بالعلم» هستند! ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾، یعنی «قائم بالعقل» هستند! امام مثل دیگران جزء علما بود که درس و بحث داشت، تصنیف داشت؛ اما قرآن با این گروه مشکل جامعه را حلّ نمی‌بیند، اگر در جامعه «قوم یعلمون» بود و «قوم یعقلون» بود؛ یعنی «قائم بالعقل» بودند و «قائم بالعلم» بودند، تمدّن جامعه و مشکل جامعه تأمین است. وجود مبارک حضرت هم به همین نام ظهور می‌کند، وگرنه علما در عالم زیاد هستند! تا کسی جزء «قوم یعلمون» نشود مثل امام، «قوم یعقلون» نشود مثل امام که «قائم بالعلم» باشد و «قائم بالعقل» باشد مشکل جامعه حلّ نمی‌شود و اینکه در سوره مبارکه «حدید» هم فرمود: ﴿لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۵ هم همین است! مردم بحث‌های عدالت دارند، اخلاقیات دارند، سعی می‌کنند در موعظه‌های اخلاقی نام عدل را ببرند و موعظه می‌کنند؛ اما اینها جزء عالمان فنّ اخلاق هستند! وقتی ﴿لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ شد، مشکل جامعه حلّ می‌شود. در برابر، ﴿كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ است، ممکن است یک عده جزء علما باشند؛ اما قیامی نداشته باشند، مگر قیام «بائر»! سرزمین‌ها دو قسم است: یا «دائر» است یا «بائر»؛ آنکه میوه می‌دهد و محصول می‌دهد سرزمین «دائر» است، سرزمین «بائر» که میوه نمی‌دهد! قوم هم دو قسم است: یک قومی میوه می‌دهد که میوه‌اش عقل است، علم است و تمدّن است و قومی هم هست که این میوه‌ها را نمی‌دهد، همین‌طور ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي

فِي الْأَسْوَاقِ^۶! این شخص جزء قوم «بائر» است؛ یعنی هلاک! کسانی که ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾^۷، جزء قوم

«دائر» هستند، ﴿لَقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ هستند و ﴿لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ هستند. کسانی که ﴿فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾^۸ می شود

تجارت ﴿كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾. این جا که فرمود: ﴿قَوْمًا بُورًا﴾؛ یعنی قیام شما، قیام حال «کان» است که در راه هلاکت

قدم برمی دارید، نه در راه سعادت. اینها که در مدینه بودند و فکر سیاسی آنها این بود و تحلیل می کردند و

می گفتند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اطرافیانشان کم هستند و به هلاکت می رسند، دیگر نمی دانستند

که ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً﴾^۹، اولاً نمی دانستند در این صحنه جنگی اتفاق نمی افتد و همین زمینه است

برای فتح مطلق، یعنی فتح مکه و فکر هم نمی کردند که اینها سالم برمی گردند ﴿وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾.

پرسش: در جریان نزول بعضی از آیات وقتی در یک موقعیت خاصی نازل می شوند، آیا می شود دلیل باشد که

فقط و فقط مخصوص آن موقعیت است؟

پاسخ: نه، این تحلیل کلی است.

پرسش: پس اگر ما این آیات را فقط با نگرش جریان «صلح حدیبیه» و فتح مکه ببینیم، ابتدای سوره را که

نگاه کنیم می بینیم که می فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ﴾^{۱۰} ما که از فتح مبین

خبری نداریم، آن وقت بباییم این جریان «ذنب» پیامبر را این طوری معنا می کنیم که ...

پاسخ: نه، ما اصل آیه را باید بفهمیم، یک؛ سعه و ضیق آن را به وسیله آیات دیگر تشخیص بدهیم، دو.

پرسش: مگر در روایت ندارد که «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»^{۱۱}؟

۶. سوره فرقان، آیه ۷.

۷. سوره فاطر، آیه ۲۹.

۸. سوره بقره، آیه ۱۶.

۹. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

۱۰. سوره فتح، آیات ۱ و ۲.

پاسخ: بله، اما این را در روایت و درایت ما داریم که بین مقدم و تالی باید تناسبی باشد؛ هیچ ارتباطی بین فتح مُبِین با بخشش گناه نیست! ولو «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» باشد؛ اما خدا یک وقت می‌فرماید استغفار بکن تا گناهانت بخشیده بشود، این جا یک تناسب هست.

پرسش: اما با توجه به اینکه این آیه را ما فقط برای فتح مکه داریم!

پاسخ: نه، هر فتحی! به هر حال یک فتح نظامی است.

پرسش: فتح معنوی چرا نباشد؟

پاسخ: فتح معنوی که با این سازگار نیست! فتح معنوی فُتَّاح مُبِین است برای همه، قبل از اینکه از مدینه حرکت بکند فتح بود که آن درجات رحمت الهی و درهای رحمت الهی هست و برای کفار هم ﴿لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾^{۱۲} اما برای مؤمنین در همه موارد ابواب سماء باز است؛ اما الآن که این قصه را نقل می‌کند و در همین زمینه هم - جریان «صلح حدیبیه» - این آیه نازل شده است، معلوم می‌شود تناسبی باید باشد.

پرسش: پس این ضمیر باید «لک» نباشد، بلکه «لکم» باشد!

پاسخ: نه، چون رهبر اوست! رهبر اوست و کار اساسی به دست اوست و او در حقیقت فاتح شد، قومش هم به برکت آن حضرت فاتح شدند تناسبی باید باشد.

عَلَّتْ عَدَمَ پذیرش استغفار تخلف‌کنندگان از همراهی پیامبر

فرمودند: ﴿وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ﴾ که باز تحلیل کردند، فرمودند اینها اصول کلی است، حالا شما درباره اصول کلی مشکل دارید یک مطلب دیگری است، چه چیزی را می‌خواهید استغفار بکنید؟ در جریان استغفار در سوره

۱۱. كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۲۵۴.

۱۲. سوره اعراف، آیه ۴۰.

مبارک «توبه» گذشت که یک عده می آیند عذرخواهی می کنند، اینها که عذرخواهی می کنند برابر آنچه در سوره مبارکه «احزاب» هست یک عده افراد «ضعیف الایمان» هستند که جای عذرخواهی آنها هست؛ اما یک عده واقعاً منافق هستند! در سوره مبارکه «توبه» که بحث آن گذشت، آیه نود سوره «توبه» این است: ﴿وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَفَعَلَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾، اما ﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ﴾^{۱۳} بعد فرمود عده ای که معذور نبودند، ولی عذر تراشیدند، در آیه ۹۴ فرمود: ﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ﴾؛ یک عده وقتی که شما فاتحانه از میدان جنگ برمی گردید می آیند عذرخواهی می کنند که ما مشکل داشتیم، زن و بچه ما نبودند یا مشکل مالی داشتیم، فرمود: ﴿قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ﴾؛ خدا به ما گزارش داد که توطئه شما چه بود و غرض شما چه بود؟ بنابراین آنها که «ضعیف الایمان» هستند راز و رمزشان را خدا بیان می کند و راه بخشش هست، آنها که منافق هستند ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^{۱۴} آنها را هم ذات اقدس الهی تبیین می کند.

پرسش: آیا نفس تحلیل سیاسی اگر معتقد باشند که بهشت ...

پاسخ: نه، وقتی پیغمبر هست دیگر تحلیل سیاسی معنا ندارد.

پرسش: مثلاً تعداد مؤمنین کم هستند.

پاسخ: بله، ﴿كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةً﴾! وقتی خدای سبحان می گوید: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾، لسان او

لسان «الله» است، ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، مدام پشت سر هم ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، بعد

از چند آیه ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، این برای آن است که ثابت بکند کل نظام، سپاه و ستاد الهی است!

۱۳. سوره توبه، آیه ۹۱.

۱۴. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

این تکرار که مدام پشت سر هم می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾، ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾، این را پیامبر از طرف کسی می‌گوید که «لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»! مگر اینکه کسی مشکل اعتقادی داشته باشد که ﴿ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ﴾ باشد.

تفکیک قرآن بین افراد «ضعیف الایمان» و منافق در پذیرش استغفار

در سوره مبارکه «احزاب» فرمود البته همه اینها همه یکسان نیستند، یک عده منافق‌اند و یک عده هم ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾ هستند؛ آیه شصت سوره مبارکه «احزاب» این بود: ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾، این ﴿وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾ افراد «ضعیف الایمان» هستند، نسبت به اینها جا برای بخشش هست، جا برای استغفار هست؛ اما منافق را قرآن کریم تحلیل می‌کند که ﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ﴾؛ شما اصلاً مشکل اساسی دارید و می‌گویید اینها رفتند کشته می‌شوند و سالم برمی‌گردند، مشکل اساسی شما این است ﴿وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾. ما به پیامبر وعده نصرت دادیم و گفتیم: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^{۱۵} می‌شود، چندین بار گفتیم که تو پیروز هستی! ﴿وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا﴾؛ شما هیچ مشکل نداشته باشید، مگر آنها مستقل هستند؟ ولو آنها خودشان را مستقل می‌دانند! آنها به قدرت الهی از این جهت معتقد نیستند؛ اما شما که ایمان آوردید بدانید ﴿وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾! البته اگر کسی جزء ضعیف الایمان بود ﴿يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ و اگر جزء منافقین بود ﴿وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ﴾ و مغفرت الهی، رحمت الهی ابدی است، ازلی و سرمدی است ﴿وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾. حالا شما اگر راست می‌گویید ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا﴾، یک؛ ﴿وَ أَهْلُونَا﴾، دو؛ همین که این جریان «صلح حدیبیه» تمام شد، آمدند مدینه و جریان خیبر شروع شد که رفتند فاتح شدند و حالا آمدند غنائم جمع کنند، حالا می‌گویید ما آن‌جا بیاییم! چطور این‌جا می‌گویید: ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا﴾؟! آن‌جا و در جریان غنائم که

می خواهند جمع بکنند، اجازه می خواهید که شرکت کنید؟! ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ﴾ همان در جریان «صلح حدیبیه» فرمود بعداً شما که وارد مدینه شدید فتحی در پیش دارید، همین ها که الان می گویند ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَ﴾ وقتی دیدند شما در فتح خیبر دارید غنائم جمع می کنید، می گویند که اجازه بدهید ما هم بیاییم! معلوم می شود که آن جا ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَ﴾ نبود. ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ﴾، همین ﴿الْمُخَلَّفُونَ﴾ در جریان «صلح حدیبیه» همین ها وقتی ﴿إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمَ لَنَا خُذُوهَا﴾، در جریان فتح خیبر، می گویند: ﴿ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ﴾؛ بگذارید ما هم بیاییم! ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ﴾؛ ذات اقدس الهی حکمش را مشخص را کرد که اینها ﴿قِيلَ أَفْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾.^{۱۶}

سلب توفیق تأیید نظام اسلامی در اثر تکرار تخلف و بدرفتاری

گاهی انسان در اثر بدرفتاری یک بار، دو بار، ده بار وقتی تکرار شد، خدا توفیق تأیید نظام را از او می گیرد، می گوید برو سر جای بنشین! من دینم را به دست دیگران اداره می کنم! یک بار غفلت کرد، دو بار غفلت کرد، سه بار غفلت کرد وقتی این غفلت کردن جزء ﴿كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا﴾ شد، می فرماید: ﴿قِيلَ أَفْعُدُوا﴾؛ حالا بنشینید سر جایتان! من دینم را به دست دیگری یاری می کنم ﴿وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ﴾.^{۱۷} اسلام هم همین طور است؛ چه جنگ و چه غیر جنگ! چه نظام و چه غیر نظام! چه حوزه و چه غیر حوزه! هر کسی در شهر یا روستا نسبت به دین، نسبت به مسجد و نسبت به حسینیه، یک اصل کلی است! مدام خودش را کنار بکشد و کنار بکشد، خدا که دست از دینش بر نمی دارد، فرمود شما تلاش و کوشش کنید!

ضرورت تقاضای توفیق خدمتگزاری دین از خدای سبحان

۱۶. سوره توبه، آیه ۴۶.

۱۷. سوره محمد، آیه ۳۸.

این دعای نورانی ماه مبارک رمضان که «وَجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي»^{۱۸} دعای خوبی است، اینکه چیز بدی نیست! خدایا من جلو بیفتم! اینکه نظیر این مقامات دنیایی و مرجعیت و عظمای و اعظم و مانند اینها نیست که آدم بگوید من جلو بیفتم که «عذاب الیم» را به همراه داشته باشد! خدایا دینت را که می‌خواهی حفظ کنی، من حسود نیستم؛ ولی توفیقی بده که به دست من یاری بشود! چون دستی بدتر از دست بگیر نیست! «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى»^{۱۹} دستی که بالاست بهتر از دست پایین است، آن‌که می‌دهد دستش بالاست و این‌که می‌گیرد دستش پایین است، خدایا ما چرا دستمان پایین باشد؟ آن‌کسی هم که دارد، آن را هم که تو دادی؛ بگذار همیشه دست ما بالا باشد! اینها دعاهاى شرف بخش ماه مبارک رمضان است! کرامت بخش است! اینها که حسد نیست! «وَجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي»، تو که می‌خواهی حوزه را حفظ بکنی، دین را حفظ بکنی، تفسیر را حفظ بکنی، نهج‌البلاغه را حفظ بکنی، فقه را حفظ بکنی، حدیث را حفظ بکنی، این علوم را که می‌خواهی حفظ بکنی، بگذار با زبان من و با دست من حفظ بشود! چرا من تماشاجی باشم و دیگری حفظ بکند؟

تعذیب بودن امر به خانه‌نشینی متخلفان

این‌جا هم همین‌طور است! اینها گفتند بگذارید ما بیاییم غنائم را جمع بکنیم، خدا هم وقتی دو بار، سه بار، ده بار آزمایش کرد و دید که اینها اهل یاری نیستند ﴿قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾؛ زنان سالمند، مردان سالمند، «عَجَزَه»، ویلچری‌ها و مانند اینها در صحنه نیستند، شما هم در ردیف «قاعِدین» باشید! این یک تازیانه است ﴿فَنَبِّئْهُمْ﴾! این «تنبیط» با «طاء» مؤلف، یعنی «تقیید»، یعنی بازنشسته کردن و زمین‌گیر کردن. ﴿قِيلَ﴾، این فرمان الهی است

۱۸. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۶۸.

۱۹. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۴، ص ۱۱.

براساس عظمت نفرمود «قال»، برای عظمت فاعل فعل مجهول شد ﴿قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾؛ حالا با زنان سالمند و مردان سالمند بروید بازنشست بشوید، من دینم را یاری می‌کنم؛ این چیز خوبی نیست! اینها وقتی که در جریان حُدیبه حاضر نشدند حضور پیدا کنند و گفتند: ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا﴾، حالا که جمع غنائم فتح مکه شد گفتند: ﴿ذَرُونَا تَتَّبِعْكُمْ﴾؛ بگذارید ما هم بیاییم! گفت نه، این جا دیگر جای شما نیست، برای اینکه خدا فرمود اینهایی که در «صلح حُدیبه» نیامدند، اینها باید خانه‌نشین باشند، اینها حق شرکت در فتح را ندارند، شما می‌خواهید بر خلاف حکم خدا عمل بکنید ﴿قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾، ﴿ذَرُونَا تَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ﴾، حکم خدا این است. ﴿قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ﴾؛ شما اصلاً نمی‌توانید بیایید، برای اینکه فرمان الهی این بود. ﴿قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾؛ اینها می‌گویند حسادت نیست، با شما چه حسادتی داریم؟! چندین بار بنا شد که شما دین را یاری کنید و نکردید، این قضا و قدر الهی است که شما خانه‌نشین بشوید ﴿فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا﴾؛ سخن از حسادت نیست، چون کار در دست ما نیست! کار دست کسی است که دین برای اوست.

بیان علامه طباطبایی در مقصود از تفقه و تذکر قليل منافق

﴿بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. سیدنا الاستاد علامه طباطبایی را خدا غریق رحمت کند! المیزان را باید این جاها شناخت. درباره منافقین در بعضی از آیات دارد که ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾،^{۲۰} اینها کم به یاد خدا هستند، منافق که اصلاً به یاد خدا نیست! وقتی خدا را قبول ندارد و قیامت را قبول ندارد، نه اینکه گاهی به یاد خدا باشد! آنکه گاهی به یاد خداست و گاهی غافل است جزء ﴿وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾ است که در کنار منافقین آمده، بله! آنها که «ضعیف الایمان» هستند این طور می‌باشند؛ اما منافق اصلاً! چون ﴿هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ

۲۰. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ! کسی که کافر محض است و از کافر بدتر است ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾،^۱ اصلاً خدا را قبول ندارد تا اینکه کم به یاد خدا باشد! روایتی در این جا هست و ایشان غالب این روایات را خوب بررسی می‌کنند و لطایف آن را در بحث روایی ذکر می‌کنند، آن روایت چیست؟ روایت این است که وقتی سؤال می‌کنند منافق اصلاً خدا را قبول ندارد و این آیه هم که می‌گوید که منافق کم به یاد خداست، در روایت امام (علیه السلام) فرمود منافق آن جایی که دنیا مطرح است قرآن چاپ می‌کند، سخنرانی می‌کند، دنیا مطرح است! فقط برای دنیا! تظاهر به دین می‌کند، نه برای خدا و قیامت، چون این را معتقد نیست.^۲ اصل اول این است که فقط و فقط برای دنیا کار می‌کند، اگر قرآن چاپ می‌کند، اگر مجلس تشکیل می‌دهد، اگر تسبیح در دست می‌گیرد، هرکاری می‌کند فقط برای دنیاست، این یک؛ اصل دوم اینکه ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾،^۳ دنیا یک چیز اندکی است؛ اصل سوم سوم اینکه چون فقط برای دنیا کار می‌کنند «ولاً غیر»، پس ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، آیه را طرزی معنا کرده که هیچ شبهه‌ای در ذهن کسی نمی‌آید! آن شبهه این است که منافق اصلاً خدا را قبول ندارد تا کم یا زیاد به یاد خدا باشد، امام فرمود این برای دنیا یاد می‌کند و دنیا هم برای متاع قلیل است! این طور حرف زدن در غیر اهل بیت نیست! ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾؛ کم می‌فهمند، اینها اصلاً دین را قبول ندارند تا کم بفهمند! مگر آن جایی که دنیایشان مطرح باشد و دنیا هم که متاع قلیل است. «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲۱؛ «و فی الکافی بإسناده عن أبي المغراء الخصاصف رفعه قال قال أمير المؤمنين عليه السلام من ذكر الله عز وجل في السر فقد ذكر الله كثيراً إن المنافقين كانوا يذكرون الله علانية ولا يذكرونه في السر فقال الله عز وجل ﴿يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. أقول: و هذا معنى آخر لقلة الذكر لطيف».

۴. سوره نساء، آیه ۷۷.